

متن پرسش

سلام استاد عزیز: روح که اصلا وجود ندارد که ما از، صحبت می‌کنیم دلیل هم بهتون میگم ما فقط باور دینی داریم که به روح قایل هستیم بیایید فرض کنیم که ما همچنان بنا به اعتقادات آئینی مذهبی خود قائل به وجود روح در بدن هستیم و تمامی عواطف و احساسات و هیجانات و قوه ی عشق و تخیل را برگرفته ی از روح می‌دانیم و چون یک باورمند مذهبی هم هستیم اعتقاد داریم که بعد از مرگ که بدن مادی ما در گور بتدریج تجزیه می‌شود روح ما جاویدان باقی مانده و حتی بنا به اعتقاد برخی از مذاهب این روح وارد عالم برزخ هم خواهد شد (در مورد وجود یا عدم وجود عالم برزخ ادعایی برخی مذاهب در قسمت‌های بعدی مفصل و مستدل به بحث خواهیم نشست) خوب حال اگر به چنین جهان بینی قائل باشیم تا زمانی که شخص متوفی انسانی از نظر ذهنی و روانی سالم باشد جهان بینی ما دچار چالش نخواهد شد چرا که بعد مرگ جسم او در خاک تجزیه و روح هشیار او که در جهان هستی در یک تعامل منطقی با محیط بوده راهی جهان برزخ شده یا هم که منتظر قیامت باقی مانده تا بعد حلول در جسم در پیشگاه حضرت حق برای پاسخگویی نسبت به اعمالش حاضر شود... ولی اگر شخصی که فوت می‌کند دچار معلولیت ذهنی باشد تکلیف چیست؟! یعنی شخص متوفی از نظر بدنی سالم است و حواس پنجگانه ی او بی اشکال کار می‌کند ولی قادر به کنترل احساسات و عواطف خود نیست و از این رو قادر به تعامل با دیگران و محیط اطراف خود نمی‌باشد... بنا به باوری که ما بدان اعتقاد داریم باید این نقص عدم کنترل عواطف او را به حساب روح او بگذاریم و بگوییم روح او به هر دلیل دچار نقص است. حال بعد مرگ که همین روح ناقص او از بدنش جدا شده و به همان شکل یا در عالم برزخ سرگردان تا قیامت باقی می‌ماند و یا هم بگونه ای دیگر در حالت انتظار بسر برده تا قیامت شود و دوباره با حلول در جسم به همان شکلی که در دنیا مهجور زندگی کرده مهجور هم به پیشگاه خدا حاضر شود...!!!! واضح است که این از عدلی که به خدا نسبت می‌دهیم بدور است و از طرفی هم نمی‌توانیم مدعی شویم که به محض خروج روح از بدن این شخص روحش سالم شده و راهی عالم آخرت می‌شود چرا که این هم باز در تضاد صفت عدل خداوندی است (از میان این‌همه صفات نیک خداوند تنها صفت عدل جزو اصول دین اسلام است و از همین رو هیچ پارادوکسی نباید عدل خداوندی را زیر سؤال ببرد) شاید برخی متشرعان بگویند چرا شفای روح او منافی عدل خدا باشد؟ پاسخ واضح است اگر اینگونه باشد پس باید همین متشرعان شب و روز دست به دعا بشوند تا فرزندان دارای معلولیت ذهنی نسبی‌شان بشود تا بطور قطع در آن دنیا نه تنها خود وارد بهشت بشوند که حتی با شفاعت از پدر و مادرشان و یا حتی دیگر اقوام مصعب

حضور آنها هم بصورت مادام‌العمر در بهشت جاویدان و برین بشوند و این بی‌تردید در تقابل عدلی هست که ما به خداوند نسبت می‌دهیم... بگونه‌ای دیگر هم می‌توان با یک برهان فلسفی تقریباً مشابه همان برهان اول نیز در رد وجود روح و وجود آگاهی دلیل آورد. جان لاک فیلسوف انگلیسی معتقد است که دانش عمدتاً از تجربه‌ی حسی بدست می‌آید به طوری‌که تنها موجودات آگاه دانش واقعی را حس می‌کنند. بنابراین تعبیر درست جان لاک از موجودات آگاه؛ در رد روح و تأیید آگاهی می‌توان به تفاوت بین یک فرد معلول ذهنی و یک شخص سالم چنین اشاره کرد؛ اولی قادر به درک علم و تبیین علمی نیست ولی دومی هست و ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که به این دلیل اولی قادر به درک علمی نیست که روحش خراب است چرا که اگر چنین فرض کنیم باز همان مشکل روح و قیامت و عدل خداوندی که در برهان اول؛ مفصل به آن پرداختیم پیش خواهد آمد. می‌بینیم تصور وجود روح و نسبت دادن عواطف و احساسات به آن چگونه در برخورد با اشخاص کند ذهن یا همان معلول‌های ذهنی با چالشی اساسی برخورد می‌کند در حالیکه هرگاه آگاهی را به عنوان مرکز تجمع و فرماندهی احساسات و عواطف در نظر بگیریم و این آگاهی را بر اساس نظریات علمی موجود مستند برخواسته از فیزیک خود مغز بدانیم دیگر در مواجهه با چنین مواردی دچار چالش نخواهیم شد چرا که عارضه‌ی معلولیت ذهنی را به راحتی می‌توان در اثر یک نقص فیزیکی در یکی از قسمت‌های مغز دانست. نتیجه و مخلص کلام اینکه روح نه از نظر علمی و نه فلسفی وجودی خارجی نداشته و آنچه از عواطف و احساسات می‌شناسیم بی‌تردید عارضه‌هایی از آگاهی ما می‌باشد و بس و این آگاهی تنها و تنها برخواسته از فیزیک خود مغز است. پایان قسمت چهارم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در مباحث «معرفت نفس» اولاً: وجود روح قابل اثبات است. ثانیاً: روح هرکس در ذات خود هیچ نقصی ندارد بلکه به جهت مشکلاتی که در بدن بخصوص در دوره جنینی پیش آمده، امکان تدبیر بدن توسط روح مشکل می‌شود و قرآن در رابطه تعادل و بی‌نقصی روح که در منطق قرآن همان نفس است، می‌فرماید: «وَنَفْسٍ و ما سویها» سوگند به نفس و آن تعادلی که در آن هست. موفق باشید